

مهرورزی و دلدادگی
در شاهنامه

www.ketab.ir

عسکر ظریفی

۱۳۹۶

سرشناسه	ظروفچی، عسکر، ۱۳۱۷ -
عنوان و نام پدیدآور	مهرورزی و دلدادگی در شاهنامه/عسکر ظروفچی
مشخصات نشر	تهران: هوراآفرید، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری	۳۷۴ ص
شابک	۲۰۰۰۰ ریال: 978-600-7853-11-5
یادداشت	کتابنامه.
وضعیت فهرست نویسی: فیبا	
موضوع	فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. - - شاهنامه - - نقد و تفسیر
موضوع	فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. - - نقد و تفسیر
موضوع	شعر فارسی - - قرن ۴ ق - - شاهنامه - - عشق
موضوع	فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. - - شاهنامه. شخصیت‌ها
موضوع	فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. - - شاهنامه. شخصیت‌ها
شناسه افزودن	برانی در ادبیات
شناسه افزوده	عشق. ر. ادبیات
رده‌بندی کنگره	P۱۲ ۵ / ۴ظ ۹۱۳۹۴

مهرورزی و دلدادگی در شاهنامه

عسکر ظروفچی

حروفچینی: انتشارات هوراآفرید

صفحه‌آرایی: میریندا مقیمی

طرح جلد: انتشارات هوراآفرید

چاپ نخست: ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۰۰۰

بها: ۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۷۸۵۳-۱۱-۵-۹۷۸-۶۰۰

ISBN: 978-600-7853-11-5

دفتر: نیاوران، خیابان جمشیدیه، (فیضیه)، کوی نوزدهم، پلاک ۲

تلفن: ۲۲۲۹۷۳۴۰

کد پستی: ۱۹۷۷۸۸۶۴۱۳

حق چاپ برای گردآورنده محفوظ است

نمایه مطالب

۷	پیشگفتار
۳۱	زال و رودابه
۶۵	کاوس و سودابه
۷۳	رستم و تهمنه
۸۱	داستان مادر سیاوش
۱۷۷	به زنی خواستن فریبرز فرنگیس مادر لیخارو
۱۸۳	داستان بیژن و منیژه
۲۴۹	داستان گشتاسپ و کتایون
۲۷۹	داستان اسکندر و روشنگ
۲۸۳	فریفته شدن کنیز اردوان بر اردشیر و گریختن او با کنیز ساسان
۲۹۳	سرگذشت اردشیر با دختر اردوان
۳۰۷	سرگذشت شاپور با دختر مهرک نوش زاد و به زنی گرفتن او را
۳۱۵	داستان شاپور ذوالکثاف و مالکه دختر طائر عرب
۳۲۳	به زنی گرفتن بهرام دختران دهقان آسیابان را
۳۲۹	رفتن بهرام گور به نخجیر و خواستن دختران برزین دهقان را
۳۳۷	فرستادن قیصر لشکر و دختر نزد خسرو پرویز
۳۴۳	بهرام چوبینه و دختر خاقان چین
۳۵۱	نامه خاقان چین و درخواست کدبانویی از گردیه خواهر بهرام چوبینه

- ۳۵۹..... سرپیچیدن گسته‌م از خسرو و به زنی گرفتن گردیه
- ۳۶۳..... داستان خسرو پرویز و شیرین
- ۳۷۳..... کوتاه نوشته‌ها.
- ۳۷۴..... کتاب‌نما.

www.ketab.ir

پیشگفتار

شاهنامه یکی از انگشت شمار کتاب‌هایی است که با ستایش خرد آغاز می‌گردد و خرد نقش محوری و کلیدی این کتاب است سرآغاز این کتاب این بیت شیواست:

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر، نگذرد

از بیت شانزده تا سی و چهارم این کتاب در ستایش خرد است که مستقیماً از خرد سخن گفته شده اگرچه خرد در جای بنای و تقریباً تمامی کتاب به طور بسیار روشن و درخشانی نمایان است حتی بهرمانان منفی شاهنامه نیز از خرد برخوردارند و مایه‌پی بسیار از خرد دارند به گمان من اگر فردوسی تنها حدود بیست بیت آغاز شاهنامه را می‌سرود باز شاعر بزرگی بود همچنانکه اگر مولانا جلال الدین مولوی تنها «نی‌نامه» یعنی بیت‌های آغازین مثنوی شریف که حدود هجده بیت است را می‌سرود باز ستاره درخشانی در ادب فارسی بود بر این پایه که فردوسی نه جهان وطنی سعدی را دارد که بگوید:

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار

که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار

یا نوع دوستی شدید او که بگوید:

بسنی آدم اعضای یک‌دیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

یا وارستگی و عدم تعلق و رندی حافظ که فرموده:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق‌پذیر آزاد است
 شاعران ایران دو گروه مشخص هستند، شاعرانی که چون فردوسی خرد باورند
 و خردگرا و خردپسند و خرد محور، این گروه در ادب فارسی بسیار اندک شمارند.
 نمایندگان شاخص اینان فردوسی، ناصر خسرو، کسایی مروزی، ابن یمین فریومدی
 و در زمان ما پروین اعتصامی و... آنان که بر خرد عرفانی تکیه کرده‌اند و دست بدان
 یازیده‌اند و بر آن انگشت نهاده عشق محورند و دل را مرکز عقل و خرد می‌دانند،
 عشق باوران و عشق باوران در ادب فارسی بسیار فراوان‌تر از خرد ورزانند که مغز
 را مرکز خرد می‌دانند. از دیدگاه عقلا و حکما عقل محور همه چیز است یا به
 عبارت دیگر ملا در بیدان اندیشه، عقل محورند و عقل باور و از دیدگاه عارفان که
 بسیاریند و بیش‌ترین گروه در ادب فارسی، دل مرکز ثقل همه چیز است. سعدی که
 از دیدگاه دوگانه‌یی بر سر داد است و از هر دو بهره‌یی دارد، گفته:

به غیر دل که عزیز و نگاه‌داشتنی است جهان و هر چه در او هست وا گذاشتنی است
 شاعران عارف ما عقل را مذمت کرده‌اند که تنها به چند بیت بسنده می‌کنم.
 حافظ فرموده:

عاقلان نقطهٔ پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند
 و بیت‌های زیر که همه در تأیید عشق و در مذمت خرد سروده شده و به تمامی
 از مولانا است:

پسای استدلالیان چوین بود پای چوین سخت‌ن ^(۱) سکین^(۱) بود
 و شگفت‌تر این که لَختِ (مصرع) دوم این بیت در خود استدلالی دارد که نیازی
 به نوشتن آن نمی‌بینم:

من سر هر ماه سه روز ای صنم بی‌گمان باید که دیوانه شوم
 آزمودم عقل دوراندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را



عقل آمد عاشقا خود را بپوش وای ما، ای وای ما از عقل و هوش
یا برو از چشم ما ای چشمِ عقل یا شوم از ننگ تو بی چشم و گوش

گرفتم گوش عقل و گفتم ای عقل برون روکز تو وارستم من امروز
بشوی ای عقل دست خویش از من که در همچون بییوستم من امروز
برای دراز دامن نشدن مطلب به همین مقدار بسنده می‌کنم.

ویژگی دیگر و بسیار بارز و روشن فردوسی پاکی زبان و عفت کلام اوست که به گونه بسیار درخشان و چشمگیری پیدا است. تعداد این گونه شاعران چون فردوسی بسیار اندک و انگشت شماره دارند. با خواندن چند بار شاهنامه جز بیت‌های بسیار اندک در مقابل پنجاه و دریا بنامه چهار هزار بیت شاهنامه واژه‌های ناهنجار و زشت، من بسیار اندک دیده‌ام. از این سه در برابر سخنان شاعران دیگر بسیار ناچیز و بی‌مقدار و درخور نوشتن نیست. فردوسی خود درباره شاهنامه در جلد ۹ می‌گوید:

بود بیست شش بار بیور هزار سخن‌های شایسته و غمگسار
نبیند کسی نامهٔ پارسى نوشته به ابیات صد بارسی
اگر باز جویی در او بیت بد همان که کم باشد از پانصد

ج ۹، ص ۱۲۱۰، اب ۲۲۷۲ - ۲۲۷۰

دو ستاره درخشان شعر فارسی حکیم سنایی غزنوی و مولانا تراوان و در حد بسیار بالایی از واژگان زشت و رکیک استفاده کرده‌اند. البته باید گفت نتیجه‌های بسیار درخشان از شعر خود گرفته‌اند، لایه بیرونی شعر زشت و جالبه آن بسیار درخشان و والا و بلند مرتبه است. در حد بسیار شاعران ایران مراتب اخلاقی را زیرپا گذاشته و بدان بی‌توجه مانده‌اند منش و اخلاق پاک فردوسی در کم‌تر شاعری بدین حد دیده می‌شود. اما وطن‌پرستی نه نژادپرستی فردوسی را خود حکایتی دیگر است، فردوسی به گفتهٔ تمامی تاریخ‌نویسان از نسل دهقانان و به اصطلاح از کسانی بوده که تاریخ را سینه به سینه منتقل می‌کردند و فردوسی در زمانه غربی نیز

می‌زیست پیرامونیان او شاعرانی چاپلوس و کاسه‌لیس و خود فروخته بودند که به سلطان به ظاهر اسلام‌پناه که نوکر حلقه به گوش خلیفه وقت بود و به بهانه ترویج اسلام به هندوستان لشکر می‌کشید و به دستاویز اسلام معبد‌های هندوستان چون سومنات را چپاول می‌کرد و زراندوزی می‌کرد و شاعران به به گو و مزدور سلطان چون عنصری ملک‌الشعرای دربار و فرخی و عسجدی و منوچهری، سلطان را ستایش می‌کردند و درست‌تر بنویسم پرستش می‌کردند. در این بازار آشفته کیسه دوخته‌گان، رکاه حضرت سلطان چون عنصری و فرخی به یمن و برکت دروغ‌های شایخدار، سلطان را به مرتبت پیغمبری و خدایی می‌رساندند و از نقره دیگدان و از زر خوان می‌ماختند. فردوسی اگر ستایشی از سلطان کرده بسیار متعادل و منطقی است که این اندازه ساجزانانه بسیار طبیعی و رسم زمانه بوده است. به همین مناسبت سلطان را خوش نمی‌آید. دوست نداشته فردوسی که به فرموده خودش سی سال رنج برده و شناسنامه بسیار ارزنده‌ای برای ایران ساخته که از باد و باران گزند نیابد و تا زمان برپا است و نام ایران برجای و در تاریخ ماندگار است، کتاب عزیز و مقدس شاهنامه بر جا است. اما وطن پرستی فردوسی هیچ پیوندی و با جانبداری بیهوده همراه نیست، فردوسی حکیم است، انسان فرهیخته و خردمندی چون فردوسی نمی‌تواند از راه خرد و منطق دور افتد. در شاهنامه از کشورهای بسیاری چون توران، روم، چین، هند، هاماوران (یمن) نام برده شده است اما محور اصلی شاهنامه فردوسی و دشمن اصلی ایران و ایرانی تور و توران است. تور نام بزرگ‌ترین فرزند فریدون است، فریدون سه پسر داشت به نام‌های تور، سلم و ایرج. فریدون در بخش کردن سرزمین پهناور خود ایران را به فرزند کهنتر (کوچک‌تر) ایرج داد.^(۱) ایران از واژه آثره به معنی آزاده است. ترکستان را به تور و خاور را به سلم داد، تور و سلم از این تقسیم ناخرسند شدند و بر ایرج شوریدند و او را کشتند و

۱- برای آگاهی بیشتر نک: فریدون در پیشگاه شاهنامه، دکتر نصرت صفی‌نیا

مظلومیت ایرج، فریدون را سخت آزار داد. محور اصلی داستان‌های اساطیری شاهنامه توران است، باید دانست توران تنها مرز جغرافیایی نیست ایرانیان همسایگان خاوری خود را تورانی می‌خواندند و دشمن خود می‌دانستند از آن پس هر گروه بیابان‌نورد و چادرنشین را که دست به غارت می‌زد، تور و تورانی می‌خواندند. هم اکنون تور در لهجه مردم مازندران به معنی خشمگین و عبوس، در تهران وحشی و متوحش، ناآموخته، بی تجربه در لهجه کردی، گیلکی و لاری به معنی دیوانه و و... می‌گویند. پس درست‌ترین این که در این نوشته از توران نام برده شود بینیم فردوسی چگونه از تورانیان سخن می‌گوید تا به میزان وطن‌پرستی و نه نژادپرستی او پی ببریم. درباره افراسیاب بزرگ‌ترین دشمن سرزمین ایران سخن مردانه‌یی دارد که موی بر اندام راست می‌کشد. به این تعریف و تمجید از یک دشمن بنگرید:

شود کوه آهن به کلاه آرد آب اگر بشنود نام افراسیاب

چه ابهت و عظمتی در این کلام نهفته است و چه ستایش درخور و سزاوار این دشمن اصلی ایران است. اشکبوس پهلوان تورانی است او را با صفت دلیر نشان می‌دهد:

دلیری که بُد نام او اشکبوس هم بر خروشید برسان کوس

درست است که تورانی‌ها نماد بدکاری و ستیزی و ایرانیان نشانه ستم‌دیدی و دادگری و آرمان‌خواه خوبی‌ها و ارزش‌های بزرگ انسانیت هستند، باید توجه داشت که ایرانیان نیز سراسر از خوبی و نیکی سرشته نشده‌اند. جیشید سرکشی کرد و فرّه ایزدی از او دور شد، کاوس نمونه‌یی از خودسری و خودکامگی و خیره‌سری است. کاوس مورد سرزنش فردوسی و پهلوان پهلوانان شاهنامه، رستم است. سیاوش پس از ماجرای سودابه به دشمن اصلی ایران، توران پناه برد و مورد استقبال افراسیاب و سپهسالار و وزیر خردمند او پیران و سه قرار گرفت و نخست جریره دختر پیران و سپس فرنگیس دختر افراسیاب به همسری او درآمدند.

گشتاسب رواج دهنده آیین زرتشت است و در آیین زرتشتی او را مرتبه‌یی والا

است اما از دیدگاه فردوسی کارهای او سرزنش بار است. گشتاسب پدر خود را مجبور می‌کند تا تاج و تخت به او بسپارد و بسیار سبب آزار پدر می‌شود. ولی در برابر اسفندیار فرزند خود که تاج و تخت می‌خواهد برای دادن پادشاهی نخست بار برای آزادی خواهران خواست او را به روین دژ به کام مرگ بفرستد و چند مرحله وعده پادشاهی به او داد و سرانجام بر اثر پافشاری اسفندیار ترفندی به کار برد و با جاماسب وزیر و راهنمای گشتاسب دربار به رازینی پرداخت و از مرگ و زندگی اسفندیار جويا شد، جاماسب گفت مرگ اسفندیار در زابلستان است. گشتاسب از اسفندیار خواست رستم را دست بسته به درگاه گشتاسب بیاورد^(۱) و خوب می‌دانست که رستم زیر بار این تقاضا نخواهد رفت و کاری است نشدنی، جواب رستم در این بود که به اسفندیار این است:

مگر بند کز بند عری بود شکستی بود زشت کاری بود
اسفندیار جوان است و جوان نام، پندای کنایون مادرش بی اثر و برباد است.
رستم برای چیره شدن بر او پس از پند و چند بار نبرد از سیمرغ یاری جست، چه می‌دانست اسفندیار روین تن است. سیمرغ از آسب پذیری چشمان اسفندیار به رستم گفت و به او سفارش کرد که از جنگ با اسفندیار دوری کند اما اگر اسفندیار به آشتی راضی نشد آخرین چاره هدف قرار دادن چشم اسفندیار است و رستم با همه پندهایی که به اسفندیار داد چون اسفندیار راضی نشد و گوسش وار از اسفندیار ندید:
بزد راست بر چشم اسفندیار جهان تیره شد پیش آن سامدار

و ننگ ابدی بر گشتاسب ماند. رستم با همه ارج و قرب و تک ستاره و ماه تابان شاهنامه در مقابل سهراب جوان دست به نیرنگ زد و با نیرنگ او را از پای درآورد. یزدگرد گناهکار یا اثم است، هرمز به دست بندوی دایی خسرو پرویز کور شد سپس خسرو پرویز بندوی را که به پیروزی او بر بهرام چوبینه و به پادشاهی رساندن

به او یاری کرده بود فرمان به کشتن او داد. فردوسی در مورد خسرو پرویز نوشته:
 بگفت آن‌چه فرمان پرویز بود که شاهی جوان بود و خوئریز بود

ج ۹ ص ۱۷۹ ب ۲۸۷۶

خسرو پرویز خود سرنوشتی بهتر از پدرش نداشت و همان ماجرا برای او نیز تکرار شد و به فرمان شیرویه فرزندش که در شاهنامه ابله نشان داده شده، کشته شد. در ۶ ماهه پایان پادشاهی ساسانیان دوازده پادشاه به دست فرزندان یا برادران خود کشته شدند، سرانجام طومار پادشاهی آنان با مرگ یزدگرد به دست آسیابانی درهم نوردیده شد. و نیز البته نباید پنداشت که همه تورانیان زشت کارند و همگان چون تور و افراسیاب و گریوز و گروی زره و دموور هستند، انسان‌های فرهیخته و خردمندی چون پیران، سپهسالار توران و وزیر افراسیاب و بانوی خردمند او گلشهر و اغریث برادر افراسیاب که چندین بار سبب آزادی سپاهیان ایران شد هم هستند سرانجام افراسیاب بر اغریث خشمگین شد و او را با اره به دو نیم کرد. پیلسم برادر پیران ویسه که در دلیری تنها هار ورد رستم بود و از کسانی بود که با افراسیاب در کشتن سیاوش هم‌داستان نبود، هم وجود دارند چون افراسیاب فرمان به کشتن فرنگیس داد، پیلسم نزد لهاک و فرشت برادران خود رفت و پیران را از ماجرا آگاه کرد و سبب رهایی فرنگیس شد. افراسیاب به لهاک وعده داد که اگر رستم را بکشد دختر و کشور را به او می‌سپارد، سرانجام پیلسم رستم را به دست رستم کشته شد. سرخه پسر افراسیاب به دست فرامرز گرفتار شد، رستم فرزند توران او را به بیابان برند تا او را بکشند، توس یا درمیانی کرد تا شاید رستم از گناه او چشم‌پوشی کند و او را ببخشد اما رستم نپذیرفت و زواره برادر خود را مأمور کشتن سرخه کرد و او را به همان طریق که سیاوش را کشته بودند، کشت. آیا انسانی به درست دآوری فردوسی دیده شده است، آیا تندتر از این هم می‌توان از کسی انتقاد کرد و او را به چالش کشید و زشت کاری او را یادآور شد. آن‌ها که شاهنامه را درست نخوانده‌اند یا به غرض برداشت نادرست کرده‌اند و یا از این موارد آگاه نیستند دآوری بیهوده

درباره فردوسی می‌کنند. به شهادت شاهنامه و موارد دیگری که به عمد از نوشتن آن خودداری کرده‌ام داوری به امانت‌داری فردوسی تاریخ ایران کم‌تر به یاد دارد. تالی فردوسی به حق ابوالفضل بیهقی نویسنده کتاب ارزشمند و عبرت‌آموز تاریخ بیهقی است. فردوسی در راه وطن‌پرستی نیز راه افراط و زیاده‌روی نیموده است و جانب میانه‌روی را رعایت کرده. هرگز از ایران غیر معقول سخن نگفته، نژاد ایرانی را دوست داشته اما عیب‌های بسیاری از قلم او بر ایرانیان جاری شده در شاهنامه ایران نمونه ستمدیدی است چون از آغاز ایرج به دست برادران به بی‌گناهی کشته شد و بنیان ستم‌گری و تجاوز از سوی تورانیان نهاده شده، افراسیاب، گرسیوز، گروی‌زره و درویش. نماد ستمگری هستند. کین‌خواهی و دفاع از ستمدیده سرلوحه اندیشه‌های فردوسی است^(۱) ستمگر باید به کیفر برسد در کین‌خواهی حتی خویشی و پیوند ارزش خرد را از دست می‌دهند چون سلم و تور و یا افراسیاب که به یاری دختر خرد فریب کین و نای خود کیخسرو کشته می‌شوند.

قهرمانان شاهنامه استوار در راه آرمان‌های خود گام برمی‌دارند و بیمی از مردن ندارند. انسان ترسو در شاهنامه جایی ندارد. محبب‌ترین شاهان شاهنامه از دوره اسطوره‌بی فریدون و از دوره حماسی کیخسرو و از پادشاهان تاریخی بهرام‌گور است اگر شاهنامه را با ایللیاد و ادیسه دو شاهکار حماسی دنیای هومر شاعر بلندآوازه یونان مقایسه کنیم، شاهنامه مزایای فراوان‌تری دارد. شاهنامه زمینی‌تر است، اراده خدایان را در آن جایی نیست البته اغراق جان‌مایه اصلی حماسه است. شاهنامه بخش اعظم آن حماسی است و ناگزیر در شاهنامه اغراق وجود دارد ولی اراده خدایان در شاهنامه جایگاهی ندارد. تنها نیروی خارق‌العاده و فوق بشری و عمرهای بسیار و طولانی می‌تواند جایی برای پرستش داشته باشد و عمر فراوان یکی از آرزوهای بزرگ انسانی است. رستم مشت چهل منی دارد، گورخری را شکار

می‌کند و به تنهایی می‌خورد، رستم از زورمندی پایش به زمین فرو می‌رفت از خدا خواست که از نیروی او بکاهد پس از نخستین شکست در برابر سهراب به زاری از خداوند خواهان بازگشت نیروی گذشته خود شد. قهرمانان شاهنامه عمرهای بسیار طولانی دارند، هر یک چند صد سال زندگی می‌کنند در شاهنامه آب حیات وجود دارد اسفندیار رویینه‌تن است و رویینه‌تنی در شاهنامه هست همچنانکه در ایلیداد اودیسه آشیل رویینه‌تن است و در داستان‌های حماسی آلمان زیگفرید آشیل پاشنه پای چپ او و زیگفرید کتف چپ او گزندپذیر است. شگفتی دیگری که در این کتاب ارزشمند و عزیز می‌توانید پیدا کنید، اندیشه بلند فردوسی است که به این کتاب جانی تازه داده است و تاج پر افتخاری است که بر تارک ادب ایران و جهان وجود دارد، پیش از این به زنان شاهنامه که بخش اصلی و محوری این کتاب است دریغم می‌آید که از زشتی استاد بزرگ شاهنامه پژوه ایران استاد محمدعلی اسلامی ندوشن یادی نکنم و نوشته ارزشمندی از او رازنیت‌بخش این گفتار ننمایم: «اگر بخواهیم وارد بدنه کار شویم باید بگوئیم شاهنامه یک دست‌ورنامه زندگی است. از این‌رو است که مفاهیم آن با این پایه در آثار بعد از خود ریشه دوانده. نخست آن که سرپای کتاب از نبرد خوبی و بد، حکایت دارد و همه مسایل دیگر برگرد آن می‌گردد. سرگذشت انسان چیزی جز این نبرد نیست و کتاب دیگری نمی‌شناسیم که این اصل در آن تا این پایه عینیت یافته باشد. در پی این موضوع کتاب پابه‌پای سرنوشت انسان به پیش می‌آید بی‌جانب‌داری، بی‌آرایش. در آدمی گرایش دوگانه پستی و بلندی هر دو هست ولی در شاهنامه مسیر روبه فراز دارد زندگی تنها زیستن نیست چگونه زیستن هم هست در برابر این چگونه زیستن فتح و شکست چندان معنا نمی‌یابد حتی در شرایطی می‌تواند شکست ارزنده‌تر از فتح باشد با همه این‌ها برده‌نهایی در شاهنامه با خوبی است هر چند بهایش بسیار گران پرداخته شود. بدین جهت است که با آن که شاهنامه کتاب کردار است ما این طیف عرفانی را در آن می‌بینیم زندگی نه مستوجب دل‌کندن

است و نه سزاوار دل بستن. در صورتی مطلوب می‌گردد که گرایش‌های نجیبانه انسانی را اقناع کند زیرا تنها در این صورت به ندای عمقی زندگی پاسخ داده می‌شود در پی همین موضوع یک اشعه خیامی قوی در شاهنامه نمود می‌کند، بهره‌وری پاکیزه از زندگی، شادی، سرزندگی و کام گرفتن از طبیعت از زیبایی و از همه آن‌چه گذران عمر را سرشار و دلگشا می‌کند، اندرزهای نهفته در کتاب نیز در تبیین همین معنا است. تأمل‌های شخصی فردوسی و همه آن‌چه بر زبان قهرمانان جاری می‌گردد یک خط زندگی ترسیم می‌کند که حاصل زبده‌ترین تجربه‌های بشری است این اندرزها به گونه‌ای هستند که همه آن‌چه در ادبیات پهناور فارسی و از جمله سعدی می‌آید چیزی بر آن نمی‌افزاید^(۱) دیگران البته به زبان دیگر می‌گویند ولی محتوای همان است.

اگر خرد محور فکری است رای آن است که عنصری جامع‌تر از آن نمی‌توان یافت^(۲) خرد با عقل قدری تفاوت معنا دارد آن یک روشنگر است و این یک بازدارنده اما در نهایت یک هدف را تعقیب می‌کنند و آن نهان‌راه بی‌لغزش در برابر انسان است بعد از خرد تکرار کلمه داد را می‌بینیم داد در شاهنامه منحصر به مفهوم قضایی آن نیست که میان بی‌گناه و گناهکار داورش است حتی شود بلکه از آن انتظار می‌رود که در همه شئون یعنی تقسیم مواهب جهان عدالت و اعتدال به کار افتد. شاهنامه و عرفان از یک آبشخورند لیکن آن‌چه در شاهنامه به عنوان راه و رسم زندگی پیشنهاد می‌شود دسترس‌پذیر است در حالی که توصیه‌های عرفان برتر از ظرفیت‌های بشری حرکت می‌کند و به همین جهت در عمل و زندگی عمومی از مرحله تلطیف روح و آرامش ادبی فراتر نمی‌رود.

شاهنامه طی هزار سال یک کتاب سیاسی باقی ماند. سیاسی به معنای آن که تا

۱- برای آگاهی بیشتر نک: خردگرایی در شاهنامه فردوسی، دکتر نصرت صفی‌نیا

۲- نک: خطبه‌ها و اندرزهای شاهان در شاهنامه فردوسی، دکتر نصرت صفی‌نیا

ایران می‌رفت بلغزد زیر بال او را می‌گرفت حتی حاکمان ترک به آن می‌آویزند، مغولان نه کم‌تر از دیگران در زمان ایلخانان سرودن شبه حماسه‌های سست از نوع جنگیزنامه و غازان‌نامه و ظفرنامه و شاهرخ‌نامه و تاریخ منظوم مغول شرف‌الدین علی یزدی رونق می‌گیرد دلشان خوش است که در کنار پهلوانان شاهنامه بنشینند. بایسنقر نواده تیمور می‌دهد تا شاهنامه را به خط خوش بنویسند صفویان برای پیشبرد کار خود در دربار عثمانی کتاب فردوسی را شفیع قرار می‌دهند. فتح‌علیشاه وقتی می‌خواهد دل تزار روس را به دست آورد که سفیرش را در ایران کشته‌اند، شاهنامه منوش به پترزبورگ روانه می‌کند. شاهنامه و دیوان حافظ دو کتابی بوده‌اند که لحظه‌ای از «این ملت ایران جدا نمانده‌اند حافظ برای آن که او نیز یک شاهنامه کوچک است در آن شق جای خرد نشسته که یک راه حل انفرادی است. برای این که ایرانی بتواند در دوران فروافتادگی خود را بر سرپا نگه دارد طی تمام این مدت قهرمان‌های شاهنامه زند تر از انسان‌های زنده در صحنه زندگی ایرانی حضور داشته‌اند نام آنان بر بی‌شمار افراد با نام و گمنام از ترک و عرب و ایرانی و تاجیک گذارده شده است. این نامگذاری حتی تا سیه قاره هند و آسیای صغیر هم پیش رفته است بی شاهنامه شعر فارسی این آب و خاک به خود نمی‌گرفت و اسدی، فخر اسعد گرگانی، نظامی به دنبال فردوسی راه افتادند ناصر خسرو و خرد خود را از او وام گرفته، سعدی حکمت و اندرز را و حافظ حال را گفتیم برگردان دیگری از آن عرضه کرده است خیام چه؟ آیا بی شاهنامه می‌توانست خیام شود البته این کتاب، کتاب رزم است با این حال لطیف‌ترین زنان ادب فارسی را باید در نزد او سراغ گرفت چون رودابه و ته‌مین و منیژه از این بابت هم هیچ‌یک از بزم‌سرایان نتوانسته‌اند با او برابری کنند چند بیت سست که بر سر زبان‌ها افتاده از نوع «زن واژدها هر دو در خاک به» البته الحاقی است و از فردوسی نیست کسانی که به عللی با مطالب شاهنامه موافق نبوده‌اند در صدد آن برآمده‌اند که او را به پشیمانی وادارند و از جمله انتساب منظومه یوسف و زلیخا به فردوسی است.»